

YAHYA NAZER

شاهنامه

فردوسی

کتاب چهارم

داستان کاموس کشانی — بخش ۱

The Story of Kamus Kashani — Part 1

To

داستان بیژن و منیژه — بخش ۹

The Story of Bizhan and Manizheh — Part 9

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

شاهنامه

فردوسی

کتاب چهارم

Shahnameh — Volume 4

Ferdowsi

Translated by

Yahya Nazer

از داستان کاموس کشانی تا داستان بیژن و منیژه

Stories 19 to 22: The Story of Kamus Kashani to The Story of Bizhan and Manizheh

Preface

The Shahnameh, the Book of Kings, is the long epic poem written by the Persian poet Ferdowsi of Tus around the year 1010. In some fifty thousand couplets it tells the history and the myths of Iran from the creation of the world to the Arab conquest in the seventh century, in three great movements: the mythical age of the first kings, the heroic age of Rostam and the wars with Turan, and the historical age of the Sasanian kings.

Ferdowsi wrote in a deliberately pure Persian, and the poem shaped the language and the identity of Iranians for a thousand years. It is read, recited and illustrated to this day.

The object of this work is to translate the whole Shahnameh, line by line, so that the young generation of Persians who cannot yet read the original Farsi can read it, and be encouraged to learn Farsi. Each Persian couplet is followed immediately by its English translation. The poem is presented in its traditional division into stories and sections; a list of all the stories appears in the contents of each volume.

This is the fourth of twelve volumes. It holds 43 sections of the Shahnameh, from story 19, The Story of Kamus Kashani, to story 22, The Story of Bizhan and Manizheh (the story continues in the next volume). Stories in this volume: 19 — The Story of Kamus Kashani; 20 — The Story of Khaghan-e-Chin; 21 — The Story of Akvan the Div; 22 — The Story of Bizhan and Manizheh.

شاهنامه، کتاب پادشاهان، شعر حماسی بلندی است که فردوسی توسی در حدود سال ۴۰۰ هجری سرود. این اثر در نزدیک به پنجاه هزار بیت، تاریخ و افسانه‌های ایران را از آفرینش جهان تا حملهٔ اعراب در سدهٔ هفتم میلادی، در سه دورهٔ بزرگ روایت می‌کند: دورهٔ اساطیری نخستین پادشاهان، دورهٔ پهلوانی رستم و جنگ‌های ایران و توران، و دورهٔ تاریخی پادشاهان ساسانی.

فردوسی به فارسی پاک و سنجیده سرود و شعرش هزار سال زبان و هویت ایرانیان را شکل داد؛ شاهنامه تا امروز خوانده، نقالی و نگارگری می‌شود.

هدف این کار، ترجمهٔ تمامی شاهنامه به شیوهٔ خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی) تا نسل جوان ایرانی که هنوز نمی‌تواند شعر فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم به یادگیری زبان فارسی تشویق شود. شعر در تقسیم‌بندی سنتی خود به داستان‌ها و بخش‌ها آمده و فهرست همهٔ داستان‌ها در فهرست هر جلد دیده می‌شود.

این کتاب، جلد چهارم از دوازده جلد است و ۴۳ بخش شاهنامه را در بر می‌گیرد؛ از داستان ۱۹، داستان کاموس کشانی، تا داستان ۲۲، داستان بیژن و منیژه. داستان‌های این جلد: ۱۹ – داستان کاموس کشانی؛ ۲۰ – داستان خاقان چین؛ ۲۱ – داستان اکوان دیو؛ ۲۲ – داستان بیژن و منیژه.

به نام خداوند جان و خرد

کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life and Wisdom,

Let not this noble thought be passed over.

Contents

The Story of Kamus Kashani.....	9
داستان کاموس کشانی.....	9
بخش ۱.....	9
داستان کاموس کشانی.....	10
بخش ۲.....	10
داستان کاموس کشانی.....	19
بخش ۳.....	19
داستان کاموس کشانی.....	27
بخش ۴.....	27
داستان کاموس کشانی.....	38
بخش ۵.....	38
داستان کاموس کشانی.....	42
بخش ۶.....	42
داستان کاموس کشانی.....	52
بخش ۷.....	52
داستان کاموس کشانی.....	59
بخش ۸.....	59
داستان کاموس کشانی.....	64
بخش ۹.....	64
داستان کاموس کشانی.....	70
بخش ۱۰.....	70
داستان کاموس کشانی.....	76
بخش ۱۱.....	76
داستان کاموس کشانی.....	97
بخش ۱۲.....	97
داستان کاموس کشانی.....	104
بخش ۱۳.....	104
داستان کاموس کشانی.....	114
بخش ۱۴.....	114
داستان کاموس کشانی.....	134
بخش ۱۵.....	134
داستان کاموس کشانی.....	147
بخش ۱۶.....	147
The Story of Khaghan-e-Chin.....	155
داستان خاقان چین.....	155
بخش ۱.....	155
داستان خاقان چین.....	159
بخش ۲.....	159
داستان خاقان چین.....	163
بخش ۳.....	163
داستان خاقان چین.....	173
بخش ۴.....	173
داستان خاقان چین.....	202
بخش ۵.....	202

داستان خاقان چین - بخش ۶	209
داستان خاقان چین - بخش ۷	215
داستان خاقان چین - بخش ۸	216
داستان خاقان چین - بخش ۹	224
داستان خاقان چین - بخش ۱۰	226
داستان خاقان چین - بخش ۱۱	240
داستان خاقان چین - بخش ۱۲	246
داستان خاقان چین - بخش ۱۳	249
داستان خاقان چین - بخش ۱۴	253
داستان خاقان چین - بخش ۱۵	278
داستان خاقان چین - بخش ۱۶	292
داستان خاقان چین - بخش ۱۷	294
The Story of Akvan the Div - داستان اکوان دیو	302
داستان اکوان دیو - بخش ۱	302
The Story of Bizhan and Manizheh - داستان بیژن و منیژه	322
داستان بیژن و منیژه - بخش ۱	322
داستان بیژن و منیژه - بخش ۲	325
داستان بیژن و منیژه - بخش ۳	344
داستان بیژن و منیژه - بخش ۴	354
داستان بیژن و منیژه - بخش ۵	363
داستان بیژن و منیژه - بخش ۶	382
داستان بیژن و منیژه - بخش ۷	395
داستان بیژن و منیژه - بخش ۸	401
داستان بیژن و منیژه - بخش ۹	407

The Story of Kamus - داستان کاموس کشانی

Kashani

داستان کاموس کشانی – بخش ۱

The Story of Kamus Kashani — Part 1

به نام خداوند خورشید و ماه

که دل را به نامش خرد داد راه

In the name of the Lord of the Sun and Moon,
Whose name has given guidance to the heart.

خداوند هستی و هم راستی

نخواهد ز تو کژی و کاستی

God is truth and righteousness,
No crookedness or deficiency comes from Him.

خداوند بهرام و کیوان و شید

از اویم نوید و بدویم امید

God, the giver of hope and the source of our aspirations,
Blesses Bahram, Kian, and Shid with His divine inspirations.

ستودن مر او را ندانم همی

از اندیشه جان برفشانم همی

I cannot praise him enough,
My soul is overflowing with thoughts of him.

از او گشت پیدا مکان و زمان

پی مور بر هستی او نشان

From him came the discovery of place and time,
The ant's search is a sign of his existence.

ز گردنده خورشید تا تیره خاک

دگر باد و آتش همان آب پاک

From the revolving of the sun to the dark earth,
The same wind, fire, and pure water.

به هستی یزدان گواهی دهند

روان ترا آشنایی دهند

They bear witness to the existence of God,
And acquaint your soul with the divine.

ز هرچ آفریدست او بی نیاز

تو در پادشاهیش گردن فرار

From everything He has created, He is independent,

You, in his kingdom, are exalted.
 ز دستور و گنجور و از تاج و تخت
 ز کمی و بیشی و از ناز و بخت
 From command and treasury, from crown and throne,
 From scarcity and abundance, from coquetry and fortune.
 همه بی‌نیازست و ما بنده‌ایم
 به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم
 All are independent, yet we are servants,
 Submissive to His command and decree.
 شب و روز و گردان سپهر آفرید
 خور و خواب و تندی و مهر آفرید
 Night and day and the revolving of the heavens He created,
 Hunger and sleep and passion and love He created.
 جز او را مدان کردگار بلند
 کز او شادمانی و ز او مستمند
 Do not consider anyone except the exalted Creator,
 From Him comes happiness and from Him comes dependence.
 شگفتی به گیتی ز رستم بس است
 کزو داستان بر دل هرکس است
 The wonder of Giti from Rostam is enough,
 Whose story is in the heart of everyone.
 سر مایهٔ مردی و جنگ از اوست
 خردمندی و دانش و سنگ از اوست
 The source of manhood and war is from Him,
 Wisdom, knowledge, and strength are from Him.
 به خشکی چو پیل و به دریا نهنگ
 خردمند و بینادل و مرد سنگ
 Like an elephant on land and a whale in the sea,
 Wise, perceptive, and as strong as stone.
 کنون رزم کاموس پیش آوریم
 ز دفتر به گفتار خویش آوریم
 Now we bring forth the battle of Kamus,
 And bring forth our own words from the book.

داستان کاموس کشانی — بخش ۲

The Story of Kamus Kashani — Part 2

چو لشکر بیامد به راه چرم
 کلات از بر و زیر آب میم

When the army set out on the leather road,
The water flowed over and under the saddle.

همی یاد کردند رزم فرود
پشیمانی و درد و تیمار بود

They remembered the battle that had brought regret, pain, and wounds.

همه دل پر از درد و از بیم شاه
دو دیده پر از خون و تن پر گناه

All hearts were filled with pain and fear of the king,
Two eyes were filled with blood and a body full of sin.

چنان شرمگین نزد شاه آمدند
جگر خسته و پر گناه آمدند

They came before the king so ashamed,
With tired hearts and full of sin they came.

برادرش را کشته بر بی گناه
به دشمن سپرده نگین و کلاه

He killed his innocent brother,
And handed over his crown and treasure to the enemy.

همه یکسره دست کرده به کش
برفتند پیشش پرستار فش

All together, they took hold of the reins,
And the caretakers went before him.

بدیشان نگه کرد خسرو به خشم
دلش پر ز درد و پر از خون دو چشم

Khosrow looked at them with anger,
His heart full of pain and his eyes full of blood.

به یزدان چنین گفت کای دادگر
تو دادی مرا هوش و رای و هنر

To God he said, "Oh giver of justice,
You gave me intelligence, wisdom, and skill.

همی شرم دارم من از تو کنون
تو آگه تری بی شک از چند و چون

I am ashamed of you now,
You are undoubtedly more aware of the situation.

وگر نه بفرمودمی تا هزار
زدندی به میدان پیکار دار

Otherwise, I would have ordered them to fight a thousand battles in the field.

تن طوس را دار بودی نشست
هرانکس که با او میان را ببست

His body was tall and strong like a cypress,

And anyone who stood against him was quickly defeated.

ز کین پدر بودم اندر خروش

دلی داشتم پر غم و درد و جوش

From this father's rage I was born,
With a heart full of sorrow, pain, and turmoil.

کنون کینه نو شد ز کین فرود

سر طوس نوذر بیاید درود

Now that a new enmity has arisen from this old one,

We must pay tribute to the new hero of Tus.

بگفتم که سوی کلات و چرم

مرو گر فشانند بر سر درم

I said, 'Do not go towards Khorasan and Choram,

If they attack, they will crush you at the door.'

کزان ره فرودست و با مادرست

سپهد نژادست و کنداور است

From that noble lineage and mother,

He is a commander and a warrior.

دماں طوس نامرد ناهوشیار

چرا برد لشکر به سوی حصار

The foolish and cowardly Damghan of Tus,
Why did he lead his army towards the fortress?

کنون لاجرم کردگار سپهر

ز طوس و ز لشکر ببرید مهر

Now undoubtedly the creator of the sky,
Has severed the bond between Tus and his army.

بد آمد به گودرزیان بر ز طوس

که نفرین بر او باد و بر پیل و کوس

Bad news came to the Goudarzians from Tus,
May curses be upon him, his elephant, and his army.

همی خلعت و پنדה دادمش

به جنگ برادر فرستادمش

I gave him robes of honor and advice,
And sent him to battle against his brother.

جهانگیر چون طوس نوذر مباد

چنو پهلوان پیش لشکر مباد

May Jahangir never become a new hero of Tus,
May he never stand as a warrior before the army.

دریغ آن فرود سیاوش دریغ

که با زور و دل بود و با گرز و تیغ

Alas for the downfall of Siavash,
Who was brave and valiant with his mace and sword.

به سان پدر کشته شد بی‌گناه
به دست سپهدار من با سپاه

Like an innocent killed by his own father,
By the hand of my commander and his army.

به گیتی نباشد کم از طوس کس
که او از در بند چاهست و بس

No one in the world is as great as Tus,
For he is the one who sealed the well's door with a lock.

نه در سرش مغز و نه در تنش رگ
چه طوس فرومایه پیشم چه سگ

No brain in his head, no veins in his body,
Why should I care about Tus or his dog?

ز خون برادر به کین پدر
همی گشت پیچان و خسته جگر

From the blood of his brother, due to the father's animosity,
He wandered, with a twisted heart and exhausted liver.

سپه را همه خوار کرد و براند
ز مژگان همی خون به رخ برفشاند

He humiliated and drove away the army,
Causing blood to flow from their eyes.

در بار دادن بر ایشان ببست
روانش به مرگ برادر بخت

He tied them up in chains,
And sent their souls to join their brother in death.

بزرگان ایران به ماتم شدند
دلیران به درگاه رستم شدند

The nobles of Iran mourned,
The brave ones sought refuge at the court of Rostam.

به پوزش که این بودنی کار بود
که را بود آهنگ رزم فرود

Forgive me, for this was the work of fate,
Whose melody was the descent of battle.

بدانگه کجا کشته شد پور طوس
سر سرکشان خیره گشت از فسوس

Where Siavash, the son of Tus, was killed,
The rebellious ones became bewildered with grief.

همان نیز داماد او ریونیز

نبود از بد بخت مانند چیز
His son-in-law, Reyhaneh's husband, was also not exempt
From the misfortune that befell them.
که دانست نام و نژاد فرود
کجا شاه را دل بخواهد شخود
He knew the name and lineage of Farud,
Where the king's heart would desire him.
تو خواهشگری کن که برناست شاه
مگر سر بیچد ز کین سپاه
Pray that the king's wrath does not turn against you,
Lest the army turn their heads against you in anger.
نه فرزند کاوس کی ریونیز
به جنگ اندرون کشته شد زار نیز
Not Kavous' son, Reyhaneh's husband,
He too was killed in the internal war, lamented.
که کهتر پسر بود و پرخاشجوی
دریغ آنچنان خسرو ماهروی
He was the more valiant and contentious son,
Alas, that such a king should be lost.
چنین است انجام و فرجام جنگ
یکی تاج یابد یکی گور تنگ
Thus is the outcome and conclusion of war,
One finds a crown, the other a narrow grave.
چو شد روی گیتی ز خورشید زرد
به خم اندر آمد شب لاژورد
When the face of the world turned yellow from the sun,
Night came with its sapphire curve.
تہمتن پیامد به نزدیک شاه
ببوسید خاک از در پیشگاه
Tahamtan came to the presence of the king,
And kissed the ground at the court's door.
چنین گفت مر شاه را پیلتن
که بادا سرت برتر از انجمن
Thus spoke Piltan to the king,
May your head be higher than the stars.
به خواهشگری آمدم نزد شاه
همان از پی طوس و بهر سپاه
I came to the king at his request,
The same as for Tus and the army.

چنان دان که کس بی بهانه نمرد
از این در سخنها ببايد شمرد
Know that no one has died without reason,
One must count these words carefully.
و ديگر کزان بدگمان بد سپاه
که فرخ برادر نبد نزد شاه
And another army, ill-fated,
Whose brother was not favored by the king.
همان طوس تندست و هشيار نيست
و ديگر که جان پسر خوار نيست
The same Tus is fierce and not sober,
And the other whose son's life is not lowly.
چو در پيش او کشته شد ريونيز
زرسيپ آن جوان سرافراز نيز
When Reyhaneh's husband was killed before him,
Zarsam, that young man, also proud, was slain.
گر او برفروزد نباشد شگفت
جهانجوي را کين نبايد گرفت
If he (the world conqueror) blazes up, it is no wonder,
For one who seeks the world, this must be done.
بدو گفت خسرو که اي پهلوان
دلم پر ز تيمار شد زان جوان
To him said Khosrow, "O champion,
My heart is full of grief for that young man.
کنون پند تو داروي جان بود
وگر چه دل از درد پيچان بود
Now your advice is the remedy for life,
Although the heart is writhing in pain.
به پوزش بيامد سپهدار طوس
به پيش سپهد زمين داد بوس
Apologizing, the commander of Tus came forward,
And kissed the ground before the commander-in-chief.
همي آفرين کرد بر شهريار
که نوشه بدی تا بود روزگار
He praised the king,
For the pleasure he had brought to the world.
زمين بنده تاج و تخت تو باد
فلک مایه فر و بخت تو باد
The earth is the servant of your crown and throne,

May the sky be the source of your fortune and fate.

منم دل پر از غم ز کردار خویش

به غم بسته جان را ز تیمار خویش

I am a heart full of sorrow from my own actions,
My soul is bound in grief from my own afflictions.

همان نیز جانم پر از شرم شاه

زبان پر ز پوزش روان پر گناه

The same shame fills my soul before the king,
My tongue is full of apology, my spirit full of sin.

ز پاکیزه جان فرود و زرسپ

همی برفروزم چو آذرگشسپ

From pure spirit and Zarsam,
I will blaze up like Azargushasp.

اگر من گنهکارم از انجمن

همی پیچم از کرده خویشتن

If I am a sinner in the assembly,

I writhe in my own deeds.

به ویژه ز بهرام وز ریونیز

همی جان خویشم نیاید بچیز

Especially from Bahram and Ruyiniz,
I would not consider my life as insignificant.

اگر شاه خشنود گردد ز من

وزین نامور بی گناه انجمن

If the king becomes pleased with me,
And from this famous innocent assembly.

شوم کین این ننگ بازآورم

سر شیب را برفراز آورم

I fear that I may bring back this disgrace,
And raise my head high with shame.

همه رنج لشکر به تن برنهم

اگر جان ستانم اگر جان دهم

All the pain of the army I will endure,
Whether I preserve my life or give it up.

از این پس به تخت و کله ننگرم

جز از ترگ رومی نبیند سرم

From now on, I will not look at the throne and crown,
My head shall not see anything except the Roman Tark.

ز گفتار او شاد شد شهریار

دلش تازه شد چون گل اندر بهار

From his words, the king became happy,
His heart became fresh like a flower in spring.

چو تاج خور روشن آمد پدید
سپیده ز خم کمان بردمید

As the shining crown appeared,
The dawn lifted the bow from its curve.

سپهد بیامد به نزدیک شاه
ابا او بزرگان ایران سپاه

The commander came to the presence of the king,
With him were the great men of the Iranian army.

بدیشان چنین گفت شاه جهان
که هرگز پی کین نگردد نهان

The world king spoke to them thus,
That the consequences of this shall never be hidden.

ز تور و ز سلم اندر آمد سخن
ازان کین پیشین و رزم کهن

From Tūr and from Salm came the tale,
Of ancient battles and past conflicts.

چنین ننگ بر شاه ایران نبود
زمین پر ز خون دلیران نبود

There was no such disgrace upon the king of Iran,
The ground was not filled with the blood of the brave.

همه کوه پر خون گودرزیان
به زنار خونین بیسته میان

All the mountains were filled with the blood of Goudarz's men,
Bound together with bloody belts.

همان مرغ و ماهی بر ایشان بزار
بگرید به دریا و بر کوهسار

Leave those birds and fish to them,
Let them cry out to the sea and the mountains.

از ایران همه دشت تورانیان
سر و دست و پایست و پشت و میان

From Iran, all the plains belonged to the Turanians,
Their heads, hands, feet, backs, and middles.

شما را همه شادمانیست رای
به کینه نجنبد همی دل ز جای

You are all happy in your own way,
Let no malice disturb your hearts.

دلیران همه دست کرده به کش

به پیش خداوند خورشیدفش
All the brave warriors have drawn their swords,
Before the Lord of the shining sun.
همه همگنان خاک دادند بوس

"چو رهام و گرگین، چو گودرز و طوس"
All alike gave the dust the kiss of death,
Like Rostam and Gudarz, like Tous and Raham.
چو خراد با زنگه شاوران

دگر بیژن و گيو و کنداوران
Like Khurad with the Zang-e Sha'varan,
Again Bīzan, Gīv, and Kāndāvaran.
که ای شاه نیک اختر و شیردل
ببرده ز شیران به شمشیر دل
O noble-starred and lion-hearted king,
Who has taken the sword of the heart from the lions.
همه یک به یک پیش تو بنده ایم

ز تشویر خسرو سرافگنده ایم
We are all your servants, one by one,
We are all beheaded by the sword of Khosrow's tyranny.
اگر جنگ فرمان دهد شهریار

همه سرفشانیم در کارزار
If the king commands war,
We are all eager for battle.
سپهدار پس گيو را پیش خواند
به تخت گرانمایگان برنشاند

The commander summoned Giv,
And brought him to the throne of grandeur.
فراوانش بستود و بنواختش
بسی خلعت و نیکوی ساختش

He praised and honored him greatly,
And bestowed many honors and kindness upon him.
بدو گفت کاندر جهان رنج من
تو بردی و بی بهری از گنج من
He said to him, "You have taken away my pain in the world,
And you have gained my treasure without any harm.
نباید که بی رای تو پیل و کوس
سوی جنگ راند سپهدار طوس

It is not right that without your command,
The Tous commander should lead the elephant and the army to war.

به تندی مکن سهمگین کار خرد
 که روشن‌روان باد بهرام گرد
 Do not hasten the difficult task of wisdom,
 For the bright-minded breeze of Bahram surrounds.
 ز گفتار بدگوی وز نام و ننگ
 جهان کرد بر خویشتن تار و تنگ
 From the evil words and from the shame and disgrace,
 He made the world narrow and tight for himself.

داستان کاموس کشانی – بخش ۳

The Story of Kamus Kashani — Part 3

درم داد و روزی‌دهان را بخواند
 بسی با سپهبد سخنها براند
 He gave me money and read the fate of my mouth, and spoke many words with the
 commander.
 همان رای زد با تهمتن بر آن
 چنین تا رخ شد در نهان
 He made the same decision with Tahamtan about that matter, until the day dawned
 secretly.
 چو خورشید بر زد سنان از نشیب
 شتاب آمد از رفتن با نهیب
 As the sun rose from the horizon, the horses rushed forward with a thunderous noise.
 سپهبد پیامد به نزدیک شاه
 ابا گیو گودرز و چندی سپاه
 The commander came near the king with Aba Giv, Goudarz, and some troops.
 بدو داد شاه اختر کاویان
 بران سان که بودی به رسم کیان
 The king gave him the throne of Kavyan, just as it was customary for the kings.
 ز اختر یکی روز فرخ بجست
 که بیرون شدن را کی آید درست
 From Kavyan, one day, a lucky star sought, to see who would come out right.
 همی رفت با کوس خسرو بدشت
 بدان تا سپهبد بدو برگذشت
 He went with the army to the land of Khusrow, until the commander passed him by.
 یکی لشکری همچو کوه سیاه
 گذشتند بر پیش بیدار شاه
 One army, like a black mountain, passed before the awakened king.

پس لشکر اندر سپهدار طوس

بیامد بر شه زمین داد بوس

Then the army, under the command of Tous' commander, came and kissed the ground
before the king.

برو آفرین کرد و بر شد خروش

جهان آمد از بانگ اسپان بجوش

He praised and shouted, and the world boiled with the sound of horses.

یکی ابر بست از بر گرد سم

برآمد خروشدن گاو دم

One cloud covered the sky, and the bellowing of the oxen rose up.

ز بس جوشن و کاویانی درفش

شده روی گیتی سراسر بنفش

From the abundance of armor and Kavyan's throne, the face of the world has turned
completely purple.

تو خورشید گفتی به آب اندر است

سپهر و ستاره بخواب اندر است

You said to the water, 'You are the sun,' while the sky and stars are asleep.

نهاد از بر پیل پیروزه مهد

همی رفت زین گونه تا رود شهد

He placed the victorious elephant's cradle on his shoulder and went on like this until
he reached the river of honey.

هیونی بکردار باد دمان

بدش نزد پیران هم اندر زمان

The virgin Hiyuni, with the wind at her back, went to the elders at that time.

که من جنگ را گردن افراخته

سوی رود شهد آمدم ساخته

I, who have raised my neck for battle, have come to the river of honey.

چو بشنید پیران غمی گشت سخت

فروبست بر پیل ناکام رخت

When the elders heard this, they became very sorrowful, and the defeated baggage was
loaded onto the elephant.

برون رفت با نامداران خویش

گزیده دلاور سواران خویش

He went out with his famous warriors, his chosen brave riders.

که ایران سپه را ببیند که چیست

سرافراز چندست و با طوس کیست

When Iran sees the army, who is the one with Tous that is so proud?

رده برکشیدند زان سوی رود

فرستاد نزد سپهبد درود

They raised their ranks from beyond the river and sent greetings to the commander.

وزین روی لشکر بیاورد طوس

درفش همایون و پیلان و کوس

And from Tous he brought forth this army, with elephants, banners, and drums.

سپهدار پیران یکی چرپ گوی

ز ترکان فرستاد نزدیک اوی

The commander of the elders sent a messenger on horseback from the Turks to him.

بگفت آنک من با فرنگیس و شاه

چه کردم ز خوبی بهر جایگاه

That one said, 'What have I done with the beauty of Farangis and the king for a position?'

ز درد سیاوش خروشان بدم

چو بر آتش تیز جوشان بدم

I cried out in pain for Siavash, as if I were boiling fiercely over a blazing fire.

کنون بار تریاک زهر آمدست

مرا زو همه رنج بهر آمدست

Now the load of poison has come, all my suffering has come from it.

دل طوس غمگین شد از کار اوی

بیچید زان درد و پیکار اوی

The heart of Tous became sad from his work, he was wrapped up in that pain and struggle.

چنین داد پاسخ که از مهر تو

فراوان نشانست بر چهر تو

This is the answer given, that from your kindness, abundant signs are visible on your face.

سر آزاد کن دور شو زین میان

ببند این در بیم و راه زیان

Free your head and leave from this place, close this door in fear and avoid harm.

بر شاه ایران شوی با سپاه

مکافات یابی به نیکی ز شاه

You become a part of the army of the King of Iran, and receive reward and kindness from the King.

بایران ترا پهلوانی دهد

همان افسر خسروانی دهد

To Iran, he will grant you valor, and the same rank as the kings.

چو یاد آیدش خوب کردار تو

دلش رنجه گردد ز تیمار تو

When he remembers your good deeds, his heart becomes distressed from your torment.

چنین گفت گودرز و گیو و سران
بزرگان و تیمارکش مهتران

Thus spoke Goudarz, Giv, and the chiefs, the nobles and the lords of the army.

سراینده پاسخ آمد چو باد
بنزدیک پیران ویسه نژاد

The poet replied like the wind, in the presence of the elders and the wise.

بگفت آنچ بشنید با پهلوان
ز طوس و ز گودرز روشن روان

He spoke of what he had heard from the hero, the enlightened ones from Tous and Goudarz.

چنین داد پاسخ که من روز و شب
بیاد سپهبد گشایم دو لب

This was the answer given, that day and night I open my lips in remembrance of the commander.

شوم هرچ هستند پیوند من
خردمند کو بشنود پند من

I become the bond of all that exists, wise is he who heeds my advice.

بایران گذارم بر و بوم و رخت
سر نامور بهتر از تاج و تخت

To Iran, I travel with my belongings and equipment, a famous head better than crown and throne.

وزین گفتتها بود مغزش تهی
همی جست نو روزگار بهی

And from these words, his mind was empty, searching for a new prosperous era.

هیونی برافگند هنگام خواب
فرستاد نزدیک افراسیاب

They let out a cry in their sleep, and sent for help to Afrasiyab.

کزایران سپاه آمد و پیل و کوس
همان گیو و گودرز و رهام و طوس

From Iran came the army, with elephants, infantry, and cavalry, including Giv, Goudarz, Reham, and Tous.

فراوان فریبش فرستاده ام
ز هر گونه ای بندها داده ام

I have sent him abundant deception, and given slaves of every kind.

سپاهی ز جنگاوران برگزین
که بر زین شتابش بیاید ز کین

Choose warriors for the army who come with haste and anger to this battle.

مگر بومشان از بنه برکنیم
بتخت و بگنج آتش اندر زنیم

Perhaps we shall uproot their land from its roots, and set fire to their throne and treasury.

وگر نه ز کین سیاوش سپاه
نیاساید از جنگ هرگز نه شاه

If not for the anger of Siavash's army, neither the king nor the war would have happened.

چو بشنید افراسیاب این سخن
سران را بخواند از همه انجمن

When Afrasiyab heard these words, he summoned all the leaders of the assembly.

یکی لشکری ساخت افراسیاب
که تاریک شد چشمه آفتاب

Afrasiyab formed an army, and the sun's fountain became dark.

دهم روز لشکر پییران رسید
سپاهی کزو شد زمین ناپدید

On the tenth day, the army arrived at Piran, whose troops vanished from the earth.

چو لشکر بیاسود روزی بداد
سپه برگرفت و بنه برنهاد

When the army rested for a day, they raised their troops and uprooted the land.

ز پیمان بگردید وز یاد عهد
بیامد دمان تا لب رود شهد

They returned from their covenant and their promise, and the time came for the river of blood to flow.

طلایه بیامد بنزدیک طوس
که بر بند بر کوهه پیل کوس

The royal standard came near Tous, commanding to tie it to the mountain of Piel and Kous.

که پییران نداند سخن جز فریب
چو داند که تنگ اندر آمد نهیب

For Piran knows no words but deception, as he knows that distress has come upon him.

درفش جفا پیشه آمد پدید
سپه بر لب رود صف برکشید

Injustice appeared in crimson, and the army formed ranks on the riverbank.

بیاراست لشکر سپهدار طوس
بهامون کشیدند پیلان و کوس

The commander of Tous raised the army, and they drew up their ranks with Piel and Kous.

دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه
سواران ترکان و ایران گروه

Two armies came face to face like mountains, the Turks and Iranians riding in groups.

چنان شد ز گرد سپاه آفتاب
که آتش برآمد ز دریای آب

The army's dust rose so high that fire emerged from the sea of water.

درخشیدن تیغ و ژوپین و خشت
تو گفتی شب اندر هوا لاله کشت

The swords, maces, and bricks shone, and you said, 'At night, we will pick the tulips from the air.'

ز بس ترگ زرین و زرین سپر
ز جوشن سواران زرین کمر

From so many golden helmets and golden shields, from the golden belts of the mounted warriors.

برآمد یکی ابر چون سندروس
زمین گشت از گرد چون آبنوس

A cloud rose like a sandstorm, and the earth became dark like ebony.

سر سروران زیر گرز گران
چو سندان شد و پتک آهنگران

The heads of the commanders fell under the heavy axes, like anvils struck by blacksmiths' hammers.

ز خون رود گفتی میستان شدست
ز نیزه هوا چون نیستان شدست

From the blood, you said the wine has become, and from the spears, the air has become like a reed bed.

بسی سر گرفتار دام کمند
بسی خوار گشته تن ارجمند

Many noble heads have been caught in the snare, many a dignified body has been humiliated.

کفن جوشن و بستر از خون و خاک
تن نازدیده بشمشیر چاک

The shroud is armor, and the bed is made of blood and dust, the body unseen, pierced by the sword.

زمین ارغوان و زمان سندروس
سپهر و ستاره پرآوای کوس

The earth was like a garden of roses, and the sky was filled with the sound of Kous's army and the stars.

اگر تاج جوید جهانجوی مرد

وگر خاک گردد بروز نبرد

If a world-seeker man seeks a crown, or if he becomes dust on the day of battle.

بناکام می‌رفت باید ز دهر

چه زو بهر تریاک یابی چه زهر

He was leaving the world against his will, what use to him is finding a cure or poison?

ندانم سرانجام و فرجام چیست

برین رفتن اکنون نباید گریست

I do not know what the end and fate will be, but now, leaving this world, one must weep.

یکی نامداری بد ارژنگ نام

بابر اندر آورده از جنگ نام

One infamous name was Arzhang, Babr brought his name from the war.

برآورد از دشت آورد گرد

از ایرانیان جست چندی نبرد

He raised the dust from the plain, and fought for a while with the Iranians.

چو از دور طوس سپهد بدید

بغرید و تیغ از میان برکشید

When he saw the commander from afar, he shouted and drew his sword from its sheath.

بیور زره گفت نام تو چیست

ز ترکان جنگی ترا یار کیست

He asked for your name while putting on his armor, who is your ally in the war against the Turks?

بدو گفت ارژنگ جنگی منم

سرافراز و شیر درنگی منم

He said to him, 'I am Arzhang, a warrior, proud and fierce as a lion.'

کنون خاک را از تو رخشان کنم

به آوردگه برسرافشان کنم

Now I will make the dust shine because of you, and raise it high to the sky.

چو گفتار پور زره شد ببن

سپهدار ایران شنید این سخن

When the words of the armored man were heard, the commander of Iran listened to these words.

بپاسخ ندید ایچ رای درنگ

همان آبداری که بودش بچنگ

He did not answer, hesitating in his thoughts, like the same Abdar who had been in his grasp.

بزد بر سر و ترگ آن نامدار
تو گفتی تنش سر نیاورد بار

He struck the head and helmet of that famous one, as you said, his body could not bear the burden.

برآمد ز ایران سپه بوق و کوس
که پیروز بادا سرافراز طوس

From Iran came the sound of trumpets and horns, may Tous be victorious and proud.

غمی گشت پیران ز توران سپاه
ز ترکان تهی ماند آوردگاه

The army of Turan caused grief for the elders, the camp was left empty by the Turks.

دلیران توران و کنداوران
کشیدند شمشیر و گرز گران

The brave warriors of Turan and Kandahar drew their heavy swords and maces.

که یکسر بکوشیم و جنگ آوریم
جهان بر دل طوس تنگ آوریم

That we strive together and wage war, and make the world narrow for the heart of Tous.

چنین گفت هومان که امروز جنگ
بسازید و دل را مدارید تنگ

Houman said, 'Today, let us make war and narrow the hearts.'

گر ایدونک زیشان یکی نامور
ز لشکر برارد به پیکار سر

If one of them, a famous warrior, charges into battle from the army.

پذیره فرستیم گردی دمان
ببینیم تا بر که گردد زمان

We will send a messenger to invite them, let's see who will become the center of attention.

وزیشان بتندی نجوید جنگ
بباید یک امروز کردن درنگ

They did not seek cowardice from them in battle, but today we must delay.

بدانگه که لشکر بجنبد ز جای
تبیره برآید ز پرده سرای

Knowing that the army will move from its place, Tabireh will emerge from the curtain house.

همه یکسره گرزها برکشیم
یکی از لب رود برتر کشیم

Let us all draw our heavy maces together, and let one of us charge ahead of the riverbank.

بانبوه رزمی بسازیم سخت
اگر یار باشد جهاندار و بخت
Let us make a great battle array, if fortune and fate are on our side.

داستان کاموس کشانی – بخش ۴

The Story of Kamus Kashani — Part 4

به‌اسپ عقاب اندر آورد پای
برانگیخت آن بارگی را ز جای
He brought the eagle on his horse, and stirred up that burden from its place.
تو گفتی یکی بارهٔ آهنست

وگر کوه البرز در جوشنست
You said once that it is made of iron, and if Mount Alborz is in its armor.
به پیش سپاه اندر آمد بجنگ

یکی خشت رخشان گرفته بجنگ
He came forward to the army to fight, holding a shining brick in his grasp.
بجنید طوس سپهد ز جای
جهان پر شد از نالهٔ کر نای

The commander of Tus moved from his place, and the world was filled with the
lament of the mournful flute.
بهومان چنین گفت کای شوربخت
ز پالیز کین برنیامد درخت

In response, Bahram said, 'Oh unfortunate one, this tree did not come from the
orchard.'

نمودم بارژنگ یک دست برد
که بود از شما نامبردار و گرد

I showed the Barzang with one hand, which was the standard-bearer and the leader
among you.

تو اکنون همانا بکین آمدی
که با خشت بر پشت زین آمدی

Now you have come to fight, just as you came with a brick on your back.
بجان و سر شاه ایران سپاه

که بی‌جوشن و گرز و رومی کلاه

With their lives and heads, the army of the Iranian king, who wore no armor, mail, or
Roman helmets.

بجنگ تو آیم بسان پلنگ
که از کوه یازد بنخچیر چنگ

I will come to battle like a leopard, whose claws are from the mountains of Yazd and
its roar echoes through the valleys.

ببینی تو پیکار مردان مرد
چو آورد گیرم بدشت نبرد

You will witness the battle of brave men, as I take them to the field of combat.

چنین پاسخ آورد هومان بدوی
که بیشی نه خوبست بیشی مجوی

Thus Homayoun replied to him, "Seek not for more, for excess is not good.

گر ایدونک بیچاره‌ای را زمان
بدست تو آمد مشو در گمان

If you have come across a helpless person, do not doubt that it is in your hands to help
them.

بجنگ من ارژنگ روز نبرد
کجا داشتی خویشتن را بمرد

In my battle, the sun of victory will not set. Where were you when you should have
died for yourself?

دلیران لشکر ندارند شرم
نجوشد یکی را برگ خون گرم

The brave warriors have no shame, not a single one hesitates to shed warm blood.

که پیکار ایشان سپهد کند
برزم اندرون دستشان بد کند

That their commander leads them into battle, and with his own hands, he wreaks
havoc in the enemy's ranks.

کجا بیژن و گيو آزادگان
جهانگیر گودرز کشوادگان

Where are Bijan and the free warriors, and the world-conquering Goudarz?

تو گر پهلوانی ز قلب سپاه
چرا آمدستی بدین رزمگاه

If you are a warrior from the heart of the army, why have you come to this battlefield?

خردمند بیگانه خواند ترا
هشیوار دیوانه خواند ترا

The wise called you a stranger, the mad called you crazy.

تو شو اختر کاویانی بدار
سپهد نیاید سوی کارزار

Be like the star of Kaviani, and do not go to battle without a commander.

نگه کن که خلعت کرا داد شاه
ز گردان که جوید نگین و کلاه

Keep an eye on who the king has given the crown to, from the circle that seeks gems
and crowns.

بفرمای تا جنگ شیر آورند
زبردست را دست زیر آورند

Order them to bring forth the lion of war, and to lower the hand of the skilled.

اگر تو شوی کشته بر دست من
بد آید بدان نامدار انجمن

If you are killed by my hand, it will bring shame to the renowned assembly.

سپاه تو بی یار و بیجان شوند
اگر زنده مانند پیچان شوند

Your army will become friendless and without Bijan, if they survive, they will be like
snakes without poison.

و دیگر که گر بشنوی گفت راست
روان و دلم بر زبانم گواست

And again, if you hear the truth, my soul and heart will speak on my tongue.

که پر درد باشم ز مردان مرد
که پیش من آیند روز نبرد

That I may be the most sorrowful of men, when the day of battle comes before me.

پس از رستم زال سام سوار
ندیدم چو تو نیز یک نامدار

After Rustam, I have not seen a renowned warrior like you, mounted on a swift steed.

پدر بر پدر نامبردار و شاه
چو تو جنگجویی نیاید سپاه

A father does not name another father and king, if you are not a warrior, the army will
not come.

تو شو تا ز لشکر یکی نامجوی
بیاید بروی اندر آریم روی

Be the one from the army who seeks no name, and come forth so we may set out on
our journey.

بدو گفت طوس ای سرافراز مرد
سپهبد منم هم سوار نبرد

Tus said to him, 'O proud warrior, I am also a commander, but not a rider into battle.'

تو هم نامداری ز توران سپاه
چرا رای کردی به آوردگاه

You are also a renowned warrior from Turan's army, why did you come to our court?

دلت گر پذیرد یکی پند من
بجویی بدین کار پیوند من

If your heart accepts my advice, you will find a connection to this task through me.

کزین کینه تا زنده ماند یکی

نیاسود خواهد سپاه اندکی

From this enmity, as long as one remains alive, the army will not find peace.

تو با خویش وپیوند و چندین سوار

همه پهلوان و همه نامدار

You are with your own connection and several riders, all champions and all renowned.

بخیره مده خویشتن را بباد

بباید که پند من آیدت یاد

Do not ruin yourself, let not yourself be destroyed. You must remember my advice.

سزاوار کشتن هرآنکس که هست

بمان تا ببازند بر کینه دست

Deserving of death is anyone who exists, let them remain until the hand of enmity strikes.

کزین کینه مرد گنهکار هیچ

رهایی نیابد خرد را مپیچ

From this enmity, no guilty man can find release. Do not entangle yourself in it, O wise one.

مرا شاه ایران چنین داد پند

که پیران نباید که یابد گزند

The king of Iran gave me this advice, that the elderly should not seek trouble.

که او ویژه پروردگار منست

جهاننیده و دوستدار منست

For he is the specially favored of my Lord, the world-seer and the friend of my heart.

به بیداد بر خیره با او مکوش

نگه کن که دارد بپند تو گوش

Do not strive to be hostile towards him, keep in mind that he has your advice in his ear.

چنین گفت هومان به بیداد و داد

چو فرمان دهد شاه فرخ نژاد

Thus spoke Hooman of hostility and justice, when the king of the noble lineage gives the command.

بران رفت باید بیچارگی

سپردن بدو دل بیکبارگی

He went away in utter misery, leaving his heart behind in one piece.

همان رزم پیران نه بر آرزوست

که او راد و آزاده و نیک خوست

The battle of the elderly is not for desire, for he is content, free, and virtuous.

بدین گفت و گوی اندرون بود طوس

که شد گیو را روی چون سندروس

With these words spoken inside Tous, Giv's face became like a sandalwood.

ز لشکر بیامد بکردار باد

چنین گفت کای طوس فرخ نژاد

From the army came a gust of wind, and thus spoke the noble Farrokhzad of Tous.

فریبنده هومان میان دو صف

بیامد دمان بر لب آورده کف

The alluring Hooman came between the two armies, holding his hand to his lips.

کنون با تو چندین چه گوید برار

میان دو صف گفت و گوی دراز

Now, what can I say to you, face to face, in the midst of these two armies?

سخن جز بشمشیر با او مگوی

مجوی از در آشتی هیچ روی

Do not speak to him except with the sword, do not seek any reconciliation with him.

چو بشنید هومان برآشفست سخت

چنین گفت با گیو بیدار بخت

When Hooman heard this, he became greatly agitated and spoke to Giv of his awakened fate.

ایا گم شده بخت آزادگان

که گم باد گودرز کشوادگان

Has the free fate been lost, that the fate of the brave Goudarz has been lost?

فراوان مرا دیده‌ای روز جنگ

به آوردگه تیغ هندی بچنگ

You have seen me in abundance on the day of battle, with a Hindustani sword in my hand.

کس از تخم کشواد جنگی نماند

که منشور تیغ مرا برنخواند

No warrior remained from the seed of Keshavarz, who did not yield to the edge of my sword.

ترا بخت چون روی آهرمنست

بخان تو تا جاودان شیونست

Your fate is like the face of Ahriman, burn it until it becomes eternal.

اگر من شوم کشته بر دست طوس

نه برخیزد آیین گوپال و کوس

If I am killed at the hands of Tous, the ceremony of Gopal and Kus will not rise again.

بجایست پیران و افراسیاب

بخواهد شدن خون من رود آب

Instead of Piran and Afrasiyab, my blood will flow like a river.

نه گیتی شود پاک ویران ز من

سخن راند باید بدین انجمن

My reputation will not be purified from me being destroyed, I must speak in this assembly.

وگر طوس گردد بدستم تباه

یکی ره نیابند ز ایران سپاه

And if Tous falls into my hands, no army from Iran will find a way out.

تو اکنون بمرگ برادر گری

چه با طوس نوذر کنی داوری

Now you mourn for your brother's death, how can you judge fairly with Tous?

بدو گفت طوس این چه آشفتنست

بدین دشت پیکار تو با منست

Tous said to him, 'What is this agitation? You have a battle with me in this plain.'

بیا تا بگردیم و کین آوریم

بجنگ ابروان پر ز چین آوریم

Come, let us wander and stir up strife, let us fight with eyebrows raised in disdain.

بدو گفت هومان که دادست مرگ

سری زیر تاج و سری زیر ترگ

To him, Hooman said, "Death has been decreed, a head under the crown and a head under the foot.

اگر مرگ باشد مرا بی گمان

به آوردگه به که آید زمان

If death is certain for me, then the time will come for me to arrive at the abode of eternity.

بدست سواری که دارد هنر

سپهبدسر و گرد و پر خاشخ

Mounted on a horse, skilled in war, with a commander's head and a warrior's heart.

گرفتند هر دو عمود گران

همی حمله برد آن برین این بران

They both took hold of heavy lances, attacking each other fiercely.

ز می گشت گردان و شد روز تار

یکی ابر بست از بر کارزار

Turning around with wine, the day became dark, a cloud covered the battlefield.

تو گفتی شب آمد بریشان بروز

نهان گشت خورشید گیتی فروز

You said night has come upon them, but the sun of glory is hidden.

ازان چاک چاک عمود گران

سرانشان چو سندان آهنگران

From those heavy, split lances, their heads were like blacksmiths' anvils.

بابر اندرون بانگ پولاد خاست

بدریای شهد اندرون باد خاست

Baber rose up with the clang of steel, the sea of honey rose up with the wind.

ز خون بر کف شیر کفشیر بود

همه دشت پر بانگ شمشیر بود

From the blood on the lion's paw, the whole plain was filled with the sound of swords.

خم آورد رویین عمود گران

شد آهن به کردار چاچی کمان

He raised the silver lance, the bowstring tightened with iron.

تو گفتی که سنگ است سر زیر ترگ

سیه شد ز خم یلان روی مرگ

You said his head is under the foot, like a stone, his face turned black from the curve of the snake.

گرفتند شمشیر هندی بچنگ

فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ

They took hold of the Indian sword with their claws, and fire poured down from steel and stone.

ز نیروی گردنکشان تیغ تیز

خم آورد و در زخم شد ریز ریز

With the strength of the neck-slashing warriors, he raised the sharp sword and struck, causing it to bleed drop by drop.

همه کام پر خاک و پر خاک سر

گرفتند هر دو دوال کمر

All desires were buried in the dust, and both took hold of their waistbands.

ز نیروی گردان گران شد رکیب

یکی را نیامد سر اندر نشیب

From the strength of the heavy cavalry, the formation became dense, but one did not come down the slope.

سپهبد سوی ترکش آورد چنگ

کمان را بزه کرد و تیر خدنگ

The commander brought the bow towards the Turk, tightened the bowstring, and shot the powerful arrow.

بران نامور تیرباران گرفت

چپ و راست جنگ سواران گرفت

The famous archers took up their bows, and the mounted warriors charged left and right.

ز پولاد پیکان و پر عقاب

سپر کرد بر پیش روی آفتاب

From steel-tipped arrows and eagle feathers, he raised his shield before the face of the sun.

جهان چون ز شب رفته دو پاس گشت

همه روی کشور پر الماس گشت

The world, like a night passed, turned two steps, and all the face of the country became full of diamonds.

ز تیر خدنگ اسپ هومان بخت

تن بارگی گشت با خاک پست

From the powerful arrow of Hooman's horse, his body became heavy and fell to the lowly earth.

سپر بر سر آورد و نمود روی

نگه داشت هومان سر از تیر اوی

He raised his shield over his head and did not show his face, Hooman kept his head down from his arrow.

چو او را پیاده بران رزمگاه

بدیدند گفتند توران سپاه

When they saw him on foot in the battlefield, they said, 'This is the army of Turan.'

که پردخت ماند کنون جای اوی

ببردند پرمایه بالای اوی

That empty place where he stood remains, they took away his valuable possessions and his lofty position.

چو هومان بران زین توی نشست

یکی تیغ بگرفت هندی بدست

When Hooman sat down from this commotion, an Indian took a sword in his hand.

که آید دگر باره بر جنگ طوس

شد از شب جهان تیره چون آبنوس

When he returns once again to the battle of Tus, the world becomes dark as ebony from the night.

همه نامداران پرخاشجوی

یکایک بدو در نهادند روی

All the famous warriors, one by one, turned their faces towards him with hostility.

چو شد روز تاریک و بیگاه گشت

ز جنگ یلان دست کوتاه گشت

When the day became dark and endless from the war with the snakes, his hand became short.

بپیچید هومان جنگی عنان

سپهد بدو راست کرده سنان

Hooman wrapped his war bridle, the commander straightened his spear towards him.

بنزدیک پیران شد از رزمگاه

خروشی برآمد ز توران سپاه

Near the elders, a cry arose from the army of Turan as they approached the battlefield.

ز تو خشم گردنکشان دور باد

درین جنگ فرجام ما سور باد

May the wrath of neck-slitters be gone from you, in this battle, may our fate be victorious.

که چون بود رزم تو ای نامجوی

چو با طوس روی اندر آمد بروی

When your battle, oh unknown one, was with Tus, you came forward with courage.

همه پاک ما دل پر از خون بدیم

جز ایزد نداند که ما چون بدیم

We are all pure, but our hearts are filled with blood. Only God knows what we are like.

بلشکر چنین گفت هومان شیر

که ای رزم دیده سران دلیر

Bahram Chubin said to Hooman the lion, 'Oh brave leaders who have witnessed battles!'

چو روشن شود تیره شب روز ماست

که این اختر گیتی افروز ماست

When the dark night of our day becomes bright, for this star is the illuminator of our destiny.

شما را همه شادکامی بود

مرا خوبی و نیکنامی بود

You had all happiness, but for me, it was beauty and a good name.

ز لشکر همی برخروشید طوس

شب تیره تا گاه بانگ خروس

The army of Tus shouted until the dark night was interrupted by the crowing of the rooster.

همی گفت هومان چه مرد منست

که پیل ژیان هم نبرد منست

Hooman said, 'What kind of man am I, that even the elephant of the world cannot withstand my battle?'

چو چرخ بلند از شبه تاج کرد

شمامه پراگند بر لاژورد

As the high sky adorned its crown from the night, the banner of Pargand fluttered over La'jvard.

طلایه ز هر سو برون تاختند

بهر پرده‌ای پاسبان ساختند

They spread the curtains and raised the banners to guard the throne from all sides.

چو برزد سر از برج خرچنگ شید

جهان گشت چون روی رومی سپید

When the sun rose from the tower of the crab, the world became as white as a Roman face.

تبیره برآمد ز هر دو سرای

جهان شد پر از ناله کر نای

Tabireh emerged from both palaces, and the world became filled with the lament of the black flute.

هوا تیره گشت از فروغ درفش

طبر خون و شبگون و زرد و بنفش

The air became dark from the radiance of the purple light, and Tabar became blood-red, night-blue, yellow, and violet.

کشیده همه تیغ و گرز و سنان

همه جنگ را گرد کرده عنان

Drawn all swords, maces, and spears, they have gathered the reins for battle.

تو گفتی سپهر و زمان و زمین

بپوشد همی چادر آهنین

You said that the sky, time, and earth would be covered with an iron veil.

بپرده درون شد خور تابناک

ز جوش سواران و از گرد و خاک

Behind the curtain, the shining feast began, with the tumult of riders and the dust and dirt.

ز هرای اسپان و آوای کوس

همی آسمان بر زمین داد بوس

From the neighing of horses and the sound of trumpets, the sky kissed the earth.

سپهدار هومان دمان پیش صف

یکی خشت رخشان گرفته بکف

The commander Hooman, leading the army, took a shining brick in his hand.

همی گفت چون من برایم بجوش

برانگیزم اسپ و برارم خروش

He said, 'When I boil with passion, I will stir up my horse and make a loud noise.'

شما یک بیک تیغها برکشید

سپرهای چینی بسر در کشید

You drew your single-edged swords, and broke the Chinese shields with your heads.

ممینید جز یال اسپ و عنان

نشاید کمان و نباید سنان

Behold nothing but the reins of horses and the stirrups, neither bow nor spear should be needed.

عنان پاک بر یال اسپان نهید
بدانسان که آید خورید و دهید

The pure reins were placed on the horses' necks, for those who come to fight and give.

بپیران چنین گفت کای پهلوان
تو بگشای بند سلیح گوان

To the elders he said, 'O champion, open the bonds of the warriors.'

ابا گنج دینار جفتی مکن
ز بهر سلیح ایچ زفتی مکن

Do not trade two dinars for one abbas, do not make a double-edged sword for the sake of armor.

که امروز گردیم پیروزگر
بیابد دل از اختر نیک بر

For today we have become victorious, may the heart find goodness from the stars.

وزین روی لشکر سپهدار طوس
بیاراست برسان چشم خروش

From the face of the army, Tous' commander adorned and brought forth a fierce gaze.

بروبر یلان آفرین خواندند
ورا پهلوان زمین خواندند

They praised the snake, and called it a creation, while they called the hero the one who knows the earth.

که پیروزگر بود روز نبرد
ز هومان ویسه برآورد گرد

The day of battle was won, and Hooman and his army were defeated.

سپهد بگودرز کشواد گفت
که این راز بر کس نباید نهفت

General Goudarz of Keshavarz said, 'This secret should not be hidden from anyone.'

اگر لشکر ما پذیره شوند
سواران بدخواه چیره شوند

If our army is accepted, the ill-intentioned riders will be defeated.

همه دست یکسر بیزدان زنیم
منی از تن خویش بفکنیم

We all raise our hands to God, and sacrifice ourselves for our own being.

مگر دست گیرد جهاندار ما
وگر نه بد است اختر کار ما

If the world's creator takes our hand, otherwise our star's work is in vain.

کنون نامداران زرینه کفش

بباشید با کاویانی درفش

Now the famous ones with golden shoes, stay with the Kaviani in the battlefield.

ازین کوه پایه مجنبید هیچ

نه روز نبرد است و گاه بسیج

From this mountain, no one stirs without reason, it is not always a day of battle, but often there is.

همانا که از ما بهر یک دویست

فزونست بدخواه اگر بیش نیست

Indeed, our strength is two hundred times greater, even if the ill-intentioned is not more.

بدو گفت گودرز اگر کردگار

بگرداند از ما بد روزگار

To him, Goudarz said, 'If the creator turns the ill-fated time away from us.'

به بیشی و کمی نباشد سخن

دل و مغز ایرانیان بد مکن

Let there be no excess or deficiency in speech, do not harm the heart and soul of Iranians.

اگر بد بود بخشش آسمان

بپرهیز و بیشی نگردد زمان

If forgiveness from the heavens is bad, beware and do not exceed, for time will not be kind.

تو لشکر بیارای و از بودنی

روان را مکن هیچ بشخودنی

Bring your army together and do not let selfishness take hold of you.

داستان کاموس کشانی – بخش ۵

The Story of Kamus Kashani — Part 5

بیاراست لشکر سپهدار طوس

بیپیلان جنگی و مردان و کوس

Bring forth the army of the commander of Tus,

With war elephants, warriors, and heroes.

پیاده سوی کوه شد با بنه

سپهدار گودرز بر میمنه

On foot, he ascended the mountain with his troops,

General Goudarz standing on the summit.

رده برکشیده همه یکسره

چو رهام گودرز بر میسره

All at once, the ranks were raised

As Goudarz advanced like a charging ram.

ز نالیدن کوس با کرنای

همی آسمان اندر آمد ز جای

From the trumpeting of the elephants and war cries,
The heavens themselves seemed to shake and cry out in reply.

دل چرخ گردان بدو چاک شد

همه کام خورشید پر خاک شد

The heart was shattered by his spinning,

All the desires of the sun turned to dust.

چنان شد که کس روی هامون ندید

ز بس گرد کز رزمگه بردمید

So it was that no one saw the face of the river,

From the dust raised by the warriors in battle.

ببارید الماس از تیره میخ

همی آتش افروخت از گرز و تیغ

Rain of diamonds poured from the dark clouds,

As fire ignited from the maces and swords.

سنانهای رخشان و تیغ سران

درفش از بر و زیر گرز گران

The shining spears and sword-wielding heroes,

Fought fiercely from above and below.

هوا گفتی از گرز و از آهنست

زمین یکسر از نعل در جوشنست

The wind spoke of maces and iron,

The earth was boiling with the sound of horseshoes on armor.

چو دریای خون شد همه دشت و راغ

جهان چون شب و تیغها چون چراغ

When the plain and desert became a sea of blood,

The world turned to darkness and swords became the only light.

ز بس ناله کوس با کرنای

همی کس ندانست سر را ز پای

From the trumpeting of the elephants and war cries,

No one could distinguish head from foot.

سپهد به گودرز گفت آن زمان

که تاریک شد گردش آسمان

The general said to Goudarz at that time,

When the rotation of the heavens became dark.

مرا گفته بود این ستاره شناس

که امروز تا شب گذشته سه پاس